



میرزا محمد ابراهیم
نواب طهرانی

کتابچهٔ مداخل و مخارج

مقدمه: سید ابراهیم اشک شیرین

تأسیس و بدایع نگار هم در شمار اعضای بیست و پنجگانهٔ آن تعیین گردید چنانکه در کتابچهٔ مداخل و مخارج هم بدین امر اشاره دارد. اما عمر این مجلس هم مثل دیگر کارهای این ولایت دیر نپایید و سرانجام پس از دو سال تعطیل شد. «در این بین دولتی تبدیل یافت و وضعها تغییر کرد و کارها به دست مرحوم میرزا تقی خان افتاد... از سوء قضا در اوایل دولت شاه مرحوم (محمدشاه) که امیر نظام محمدخان زنگنه به دارالخلافه آمده بود، این امیر هم

بیست ساله شدم و به سعی و تلاش خود و فی الجمله خط و ربطی حاصل کرده بودم و ادبیت و عربیتی آموخته بودم و به نظم و نثر کتابی موسوم به هزار دستان بر سبک گلستان ساختم و کتابی مبسوط در علم بدیع به شیوهٔ حدائق السحر تألیف کردم و به نظر ادبا و بلغای عهد رسانیدم. زیاده مستحسن افتاد. پدر مرحومم به طمع افتاد بعد از آنکه از کسب و تجارت از من فایده عاید نشده است، اسباب نوکری برای من فراهم بیاید... آن کتاب را به عرض اولیاء دولت رسانیدم. مرحوم حاجی (میرزا آقاسی) وجدها کرد... و فدوی را با کتاب به حضور اقدس همایون (محمدشاه) فرستادند. شاهنشاه مسرور مغفور... مرحمتها فرمودند.»^۲

لذا از قبل همان کتابی که به شیوهٔ حدائق السحر در علم بدیع نوشته بود به لقب بدایع نگار دارالخلافه مفتخر آمد و سالیانه مبلغ سیصد تومان موجب برایش تعیین گردید.

در سال ۱۲۷۶ ق به فرمان ناصرالدین شاه، مجلسی به نام «مصلحت‌خانه»

مقدمه

الف. زندگی مؤلف

بدایع نگار، میرزا محمد ابراهیم نواب طهرانی در حدود سال ۱۲۴۱ در تهران متولد شد، پدرش میرزا محمدمهدی نواب از اعیان و تجار تهران بود و همچنین با دیوانیان و درباریان هم سر و سری داشته و چنانکه کتاب دستورالاعقاب، که اخیراً تصحیح و طبع گردیده، اثر خامهٔ او باشد از فرهنگ و سیاست هم بهره‌ای داشته است.^۱ میرزا محمد ابراهیم در آغاز جوانی به سفارش پدر پیشهٔ خانوادگی یعنی تجارت پیش گرفت چنانکه گوید: «بزودی در بدایت عمر از کسب و تجارت که حرفه و پیشه اسلاف فدوی بود خوش نداشتم و به درس و بحث و تحصیل و خط و ربط زیاده مشغوف بود. پدرم اصلاً با این رویه مایل نبود و به جمع مال و ازدیاد مکتن و ثروت معتقد بود و رحمة... علیه که درست دیده بود و درست فهمیده بود... و از این جهت اسباب تحصیل علم و جوهر ترقی و تربیت برای فدوی هم از اول فراهم نشد و منظور و مقصودی که بود به حصول نپیوست.

همراه او بود ... در مجلس بر سر امری که به گفتن و نوشتن درست نمی‌آید میان او و مرحوم نواب نزاعی برخاسته بود و کار به مشت و لگد رسید و این حقه و کینه از قدیم در خاطر او بود ... مرحوم (نواب) در سه سال پیشکاری او خانه‌نشین بود ... پیداست که با این وضع روزگار فدوی چه خواهد بود.^۳

در سال ۱۲۷۶ ق پس از مراجعت ناصرالدین شاه از سفر سلطانی «نیابت وزارت علوم و ریاست تجارت مرحمت شد. خیالات فدوی با توقعات نواب والا [علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه] وزیر علوم راست نیفتاد. دیگران در عمل مداخله کردند ... اسباب تفرقه خیال و عدم استقلال فدوی را فراهم کردند. فدوی به ضرورت استعفا نمود و مراده و معاشرت والا را ترک گفت. مراتب به عرض حضور اقدس رسید مقرر شد در وزارت خارجه باشد و با جناب مؤمن الملک (میرزا سعید خانه انصاری) راه برود. در این دستگاه بودند

کسانی که سابقه عمل داشتند و حسن ظن جناب ایشان هم بسیار دیر به دست می‌آمد^۴ و فدوی همین قدر احترامی داشت و مخالطه می‌کرد و گاه گاه پاره‌ای خدمات خفیف‌المحل رجوع می‌شد... نوکری در این دولت ... شرایط چند دارد: اولاً نوع جسارت و اقتحامی می‌خواهد. ثانیاً شخص باید بتواند به هر کس و هر گونه وسیله راهی بیابد و از او فایده و تمتع ببرند و از فریسه آنها شاید او نیز سدجوی کند و طعمه‌ای بردارد ... فدوی در این کوچه تربیت نشده بود و به این شیوه‌ها برنیامده. خافل و عاطل و باطل ماند و مردمی که به جهت بیگانه از کار و عمل بودند و در هیچ شماری نمی‌آمدند مناسب جلیله یافتند ... چرا که اقدام و اقتحام داشتند و در طلب حطام دنیوی مایه دین و جوهر وجود خود را وقع نمی‌گذاشتند.^۵

«بدایع نگار در پنجاه سالگی در اثر یأس و سرخوردگی به این نتیجه می‌رسد که پدر مال اندوزش «درست دیده و فهمیده بود»

این جهان تاجرپسند است و نه عالم‌پسند. از خدمت دیوانی هم کسی را حاصل و بهره‌ای نیست. خدمت دولت و تحصیل مقام «خیلی تعلق و تملق می‌خواهد» خیلی عشووه و رشوه می‌خواهد. خیلی سالوسی ... خیلی بی‌خبری از آئین و ناموس می‌خواهد» و خانه آن نظام از پای بست ویران است. اگر ناصرالدین شاه است کارش منحصر است به «صحبت و تفریح و بنایی و عمارت و عزل و نصب بی‌موقع و خفص و رفع نابهنگام. اگر دولت است کارش منحصر است به گرفتن چیز از چهار یتیم و دادن آن به چار اوباش. اگر ملت است «چیزی از او باقی نمانده» که زراعت برجاست و نه تجارت ... بدا به حال مملکتی که ترقی اشخاصش منوط باشد به جهل و حتم، یا تجاهل و تحامق یا مسخرگی و لوطیگری و یا دزدی و خیانت و کسی نتواند در آن خاک حرف حق بزند و بر باطل اعتراض کند ... و در صدد دفع و رفع کذب و احدوثه دیگران برآید.^۶



سرانجام بدایع نگار گوشه انزوا اختیار کرد و به کار تحقیق و تتبع مبادرت نمود و کتاب‌هایی: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و دیوان حکیم سنایی را تصحیح و قاموس اللغه فیروزآبادی و ... را تصحیح و ترجمه و به سرمایه خویش طبع نمود و در اختیار اهلس قرار داد و بالاخره به سال ۱۲۹۱ بر اثر سگته فوت و جنازه او به نجف اشرف حمل و به خاک سپرده شد.

ب. آثار بدایع نگار

۱. هزارستان، نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه سلطنتی موجود است و تاکنون طبع نشده است.

۲. علم بدیع، تاکنون در جایی از این کتاب نسخه‌ای یافت نشده است.

۳. عقد اللثالی فی نقد المعالی در وقایع عهد قاجار، از این کتاب نسخه موجود است تاکنون طبع نشده است.

۴. ترجمه عهدنامه مالک اشتر، در کتاب مخزن الانشاء به طبع رسیده است.

۵. فیض اللامع در شرح زندگانی و شهادت امام حسین (ع) دو بار طبع شده.

۶. عبرة الناظرین و عبرة الحاضرین، در وقایع عهد ناصری از این کتاب هم نسخه‌ای موجود است مع الاسف تاکنون طبع نگردیده.

۷. چهار رساله سیاسی و اقتصادی، رساله اول این مجموعه به نام روزگار یک اهل قلم در دوره قاجار توسط جناب آقای دکتر اصغر مهدوی و خانم هما ناطق تصحیح و برای نخستین بار در مجله راهنمای کتاب (ش ۱۸، ۱۳۵۴) چاپ گردیده و دیگر بار در کتاب مصیبت و یایلای حکومت هما ناطق و برای سومین بار در مقدمه کتاب فیض اللامع طبع ایرانی طبع گردیده است. رساله دوم که اینک از نظر خوانندگان می‌گذرد و دو رساله نسبتاً مختصرتر در باب اسکناس و مؤسسات تمدنی غرب که تاکنون طبع شده است.

ج. روش تصحیح

مداخل و مخارج در ضمن چند رساله دیگر (چهار رساله سیاسی و اقتصادی) به شماره ۳۶۹ ج حقوق جزء مجموعه کتب

خطی آن دانشکده نگهداری می‌شود که در اصل بدایع نگار آنها را به خط نستعلیق خوش (ربیع الثانی ۱۲۹۱) تهیه و به معتمدالملک، میرزا یحیی خان برادر میرزا حسین خان سبسالار تقدیم کرده است و نسخه دیگری هم به خط شکسته نستعلیق در ضمن مجموعه‌ای به شماره ۳۷۵ ج حقوق موجود است که اختلافی جزئی با نسخه نخست دارد که انعکاس آن مناسب درج در مجله نیست و از طرفی نسخه نخست که تقدیم به یکی از رجال گردیده حالت رسمی‌تری دارد و اصالت آن بیشتر است.

مؤلف این رساله را به نیت به سر عقل آوردن اولیای امور و اصلاح اوضاع اقتصادی تحصیل نموده و مداخل را به دو قسم «مداخل متداولی و انتقالی» که از قبل آن بر تمول مملکت چیزی افزوده نمی‌شود و «مداخل مصنوعی و اختراعی» یعنی ایجاد چیزی که به آن چیز تمولی بر تمول مملکت افزوده شود و چنین مداخل یا به زراعت و فلاح یا به تجارت» که کار هر سه به فلاکت است. مخارج را هم به دو قسم ازدیادی و انتفاعی که منفعت عامه بر آن مترتب است. مثل مخارجی که در اداره املاک و ضیاع و اجرای انهار و قنوات و احداث کارخانجات و ... و اداره انتظامات

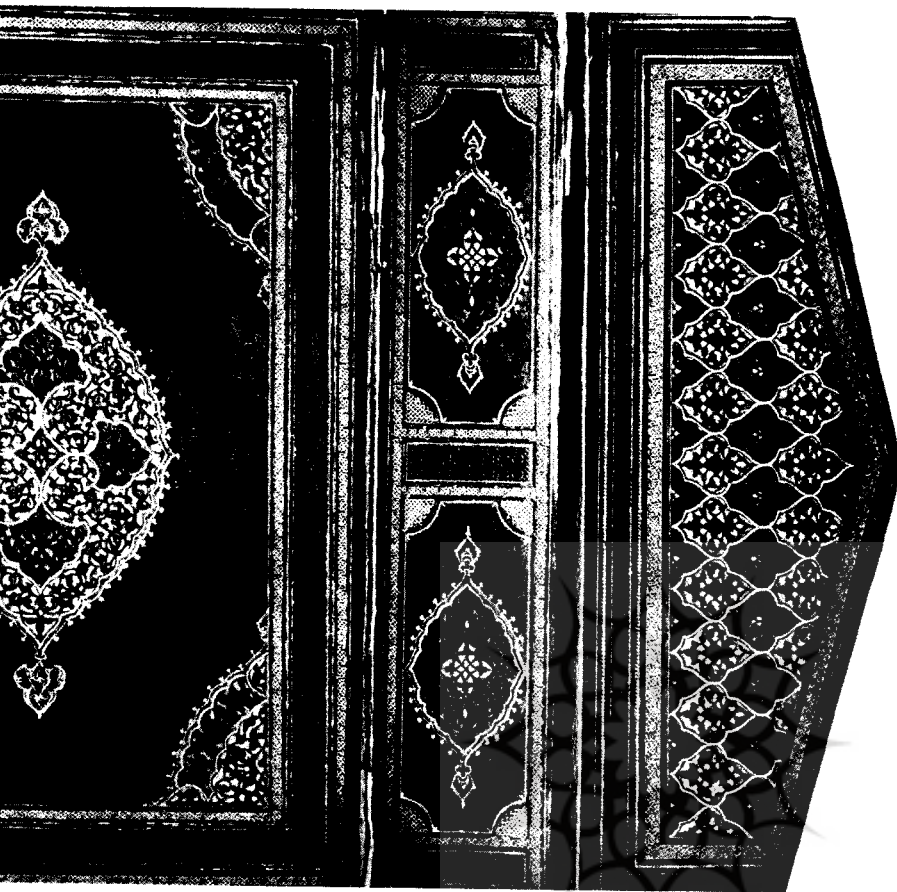
مفیده و مناظم عدلیه خرج می‌شود. قسم دیگر مخارج انحطاطی و انتقاصی که نه منفعت عمومی، بلکه خصوصی هم بر آن مترتب نیست. مثل ترتیب ائانه تجمل و آلات و ادوات و اوانی طلا و نقره و ... مردم ایران غالباً از مداخل اقتصاد کرده‌اند بر مداخل انتقالی که از یکدیگر چیزی بگیرند ... معاش کنند و بر یکدیگر تحکم و برتری داشته باشند. از این بیست کروور خلق ایران دو عشر در طلب مداخل اختراعی باشند، آنهم ناقص و ناتمام ... هشت عشر دیگر عیال و نفقه خود این دو عشرند ... پناه بر خدا که «اینگونه معاش و تمدن چه مفاسد راه می‌یابد و چه حرج و مرج که واقع می‌شود. در پایان اولیاء دولت را مورد خطاب قرار داده که «برخود قرار بدهند و زمه خودشان را مشغول بدانند که به جای

خدمت و صداقت، احسان کنند و به جای خلاف و خیانت، سیاست نمایند و اهمال حقوق و تعطیل حدود را مطلقاً جایز ندانند. خدمت هر کس و خیانت هر کس را به شخص او نسبت دهند. در احقاق حق کوتاهی نکنند و کسی را بر کسی برتری ندهند تا بین دولت و ملت دوستی و مودت حاصل گردد. در پایان می‌نماید که در کتابچه‌های دیگر هم مسائل و مشکلات را گوش‌زد کرده است و راه حل‌هایی را پیشنهاد نموده است که متأسفانه تاکنون اطلاعی از این رسائل نیست.

در پایان برنامه خویش فرض دانسته از استادگرامی جناب آقای دکتر اصغر مهدوی مد ظله العالی که حقیر را در خواندن بعضی کلمات و اصطلاحات یاری فرمودند، تشکر نمایم.

پانوشته‌ها:

۱. مقدمه دستورالاعقاب.
۲. روزگار یک اهل قلم (راهنمای کتاب)، ج ۱۸: ۸۳۸ - ۸۳۹
۳. ایضاً: ۸۰۴
۴. گوینو در جایی گوید: «به میرزا سعیدخان گفتیم شما خیال می‌کنید که مملکت شما مورد احترام دنیاست، ولی من باید با نهایت تأسف به شما بگویم که در نظر من حکم این گوسفندهایی را دارید که در کوجه‌های طهران آرام و بی‌فکر روانند، بدون آنکه بدانند دارند به طرف قصابخانه می‌روند. من نمی‌دانم در چه تاریخی و به دست چه کسانی این گوسفندها خورده خواهند شد، ولی یقین قطعی دارم که آنها را خواهند خورد و شما را هم با آنها... سرانجام گفت: حق با شماست، ولی ان شاء الله خدا نخواهد خواست که کار بدینجاها بکشد.»
۵. ایضاً: ۸۴۱
۶. ایضاً: ۸۳۸



مداخل بر دو قسم است: قسم اول مداخل متداولی و انتقالی است، یعنی چیزی از محلی به محل دیگر انتقال بیاید و از دستی به دست دیگر برسد. مثل مالیاتی که از رعایا به دیوان می‌رسد و مواجبی که از دیوان به مردم داده می‌شود و رسوم و تعارفات و انعامات متعارفه که معمول و متداول است.

و از این قسم است مداخلی که از مُرابحات و معاملات ولایتی حاصل می‌شود و در این گونه مداخل برای مملکت تمولی افزوده نمی‌شود و همان مایه و تمول است که در مملکت بوده است، نهایت از محلی به محل دیگر و از شخصی به شخص دیگر انتقال یافته است و می‌توان گفت که در این گونه مداخل خاصه در مُرابحات خسارت‌ها و مناقص خفیه دست می‌دهد. طائفه‌ای به فقر و فاقه مبتلا می‌شوند و طایفه‌ای مکنک و ثروت می‌افزایند و بر آن مکنک و ثروت هم برای مملکت فایده‌ای مترتب نشده است و عموم خلق از آن بهره نبرده‌اند و گویا هم از این جهت باشد که در شرع اسلام ربا و مراهجه حرام شده است، زیرا که مداخلی که از مراهجه حاصل می‌شود، مداخل و فوائد شخصی است و بنای شرع اسلام بر تحصیل و تکثیر فواید و منافع عمومی بوده است.

و اگر در ممالک اروپا رسوم مراهجات سائر و دائر است و عقلاً در صدد ممانعت بر نیامده‌اند، از آنست که در نظر تحقیق، منافع و فوائد آن عمومی است و طوایف خلق از آن بهره می‌برند.

اولاً از جهت استقرار قوانین حسنه و اجراء تنظیمات مستحسنة لطیفه اطمینان خلق و امنیت عام را به دست آورده‌اند و بعد به مرور دهور وضع کمپانها کرده‌اند و بانکها متعارف داشته‌اند و تجارتات عظیم و کارخانه‌ها و صناعات بزرگ اختراع کرده‌اند و وجوه حاصله را غالباً درین مورد به خرج می‌رسانند و فواید و منافع عمومی از آن تحصیل می‌نمایند. از قبیل تسطیح طرق و شوارع و راه آهن و کشیدن تلگراف و ساختن پل‌ها و کشتی‌ها و چیزهای دیگر که عموم مردم در فواید این اعمال در حقیقت مساحمت و مشارکت دارند.

و قسم دوم از مداخل، مداخل مصنوعی و اختراعی است، یعنی ایجاد چیزی که به آن چیز تمولی بر تمول مملکت افزوده می‌شود و چنین مداخل یا به زراعت و فلاحت حاصل می‌شود، یا به تجارت و

صناعت و در حقیقت زراعت و فلاحت و تجارت هم از انواع صناعت است، یعنی کار کردن و رنج بردن. مثلاً یک خروار گندم بذر می‌شود، ده خروار حاصل می‌دهد. نه خروار از این ده خروار نبوده است و به زراعت ایجاد شده است. یا قلمه می‌زنند و درختی می‌شود. این درخت نبوده است و به فلاحت ایجاد شده است. یا متاعی در نفس مملکت ده تومان قیمت دارد، می‌برند به خارج و از خارج در عوض بیست تومان می‌آورند. ده تومان از این بیست تومان نبوده است و به تجارت ایجاد شده است. یا آهن یک من پنجهزار قیمت دارد، از او اسباب و ادوات می‌سازند و اسلحه می‌سازند، ده تومان قیمت به هم می‌رساند. این مبلغ فاضل نبوده است و به صناعت ایجاد شده است و به صناعت و عمل ید، مس و آهن قیمت طلا و نقره به هم

می‌رساند و سنگ و کلوخ به مقام جواهر می‌رسد، قیمت پنبه و ابریشم و پشم از طلا و نقره می‌گذرد، انواع فلزات و جمادات و نباتات در دست مردم صنایع الید اضعاف قیمت حالیه، قیمت مالیه به هم می‌رساند. بعد از اینکه جماد و نبات در دست مردم صنایع الید این نحو اعتبار حاصل کنند و قیمت به هم برسانند، باید ملاحظه کرد که اگر در تربیت حیوانات بکوشند و اعتبار به حال آنها داشته باشند، چه فایده خواهند برد و اگر در تربیت نوع انسان اهتمام نمایند، چه نتایج و فواید خواهد داد.

و (از) این قسم مداخل است منافع حاصله از اجرای انهار و میاه و احداث املاک و قنوات و ساختن راهها و پلها و استخراج معادن و فلزات و حیازت جنگها و پیشنهاد تربیت انواع حیوانات و اعتنا به شئون آنها.

معروف است که سره‌ر فرد جنز^۷ وزیر مختار انگلیس به مرحوم میرزا شفیع [مازندرانی]^۸ صدر اعظم گفته بود، در ایران معادن بسیار است، چرا در آنها کار نمی‌شود. میرزا شفیع گفته بود به جهت اینکه صرف نمی‌کند، بهتر معدن ما اگر یک تومان خرج شود، نه هزار عاید می‌شود.

وزیر مختار گفته بود ما شما را عاقل شنیده بودیم، کدام معامله است که صرفه‌اش از ده و نه بیشتر باشد! یک تومانی که شما خرج می‌کنید، از مملکت شما خسار نشده است و نه هزار دیگر از زیرزمین بیرون آورده‌اید و بر مملکت افزوده شده است. بهتر معادن ما، معدنی است یک تومان خرج کنیم و پنج هزار برداریم و خیلی خوشوقتیم و این حرف، بسیار حرف درستی است. ولی در حق خودشان که منفعت عمومی و تحول مملکتی را معتبر می‌دانند و مثل ماها

نیستند که همشان مقصود باشد بر فایده شخصی خودشان.

مخارج هم بر دو قسم است: قسم اول مخارج ازدیادی و انتقاعی است، یعنی التزام مخارج در مواردی که منفعت عامه بر آن مترتب شود و بر ارتفاع و تحول مملکتی بیفزاید، مثل مخارجی که در اداره املاک و ضیاع و اجرای انهار و قنوات و احداث کارخانه‌ها و استخراج معادن و اداره انتظامات مفیده و منازم عدلیه عالیه دولتی و ملتی می‌شود، از تمشیت امور مملکتی و تربیت سواره‌ها و پیاده قشون و تربیت احاد و افراد خدم و حشم و امثال آن.

و قسم دیگر از مخارج، مخارج انحطاطی و انتقاصی است که منفعت عمومی، بلکه خصوصی هم بر آن مترتب نیست و در حفظ و قوام نوع ضرورت و حاجتی داعی به التزام و تحمل آن نشده است. مثل ترتیب اثاثه تجمل و آلات و ادوات و اوانی طلا و نقره و خدم و حشم بسیار و عمارت‌های مزین و اصطبل و یدک و یزک و کالسکه و درشکه و قاطرخانه و شترخانه و لباس فاخر و سفره‌الوان و ملبوس و مفروش فوق الحاحه. مخارجی که در حقیقت همه تزیین وقت و اتلاف مال است و مثل کار آتشیازی است که شخص پول می‌دهد و در عوض دود می‌ستاند و جزء هوا می‌شود و تبذیر و اسراف که در شرع اسلام از آن نهی شده است، این نحو مخارج است.

و مردم مملکت ایران غالباً از مداخل اقتصار کرده‌اند بر مداخل انتقالی که از یکدیگر چیزی بگیرند و از دست یکدیگر چیزی برابند و معاش کنند و روزی به شب بیاورند و بر یکدیگر تحکم و برتری داشته باشند. و از این بیست کروور خلق ایران اگر دو عشر در طلب مداخل اختراع باشند،

آنهم ناقص و ناتمام زراعت و فلاحت کنند یا تجارت و صناعت داشته باشند و هشت عشر دیگر عیال و نفقه خود این دو عشرند هر تنی باید مؤونه چهار تن دیگر را التزام کند و از عهده برآید. پناه بر خدا که در اینگونه معاش و تمدن چه مفساد راه می‌یابد و چه هرج و مرج که واقع می‌شود. و از مخارج مشعوف شده‌اند و اقتصار کرده‌اند بر مخارج انتقاصی و انحطاطی تا به هر حیل و وسیله که بتوانند عمارات عالیه بنا کنند و اثاثه و تجمل فراهم بیاورند خدم و حشم بسیار و دورباش و پیشخدمت و فراش ترتیب بدهند و حریر و زربفت فرنگستان و ترمه کشمیر و خز و سنجاب روس و آلات و ادوات و صناعات خارجه را به قرض و فرض از مال یکدیگر به قیمت‌های گران تحصیل کنند و اسباب اعتبار و احتشام خود قرار بدهند و این

معنی را شأن و احترام نام بگذارند و پیداست که این معنی تا چه مایه اسباب خرابی مملکت و پریشانی اهالی مملکت شده است و می‌شود.

و مداخل سایر دول مستظمه غالباً مداخل اختراعی است که از زراعت و فلاح و تجارت و صناعت حاصل کرده‌اند و می‌کنند و مخارجشان هم بر این نسق غالباً در تحصیل این نحو مداخل است. مخارج بی معنی طائل گویا خیلی کم داشته باشند و از این است که مردم آنها همیشه مشغول کارند و در پی کسب پول و تحصیل هنرند و مملکتشان روز به روز در ترقی است و تمولشان ساعت به ساعت در فزونی است و حالت ما و مملکت ما بر این نهج است که مشهود است. دو سال یا سه سال باران کمی کرد یا به نوغان ابریشم آفت رسد، مملکتی زیر و رو شد، پنج کرور نفس محترم از دست رفت و مردم همه گدا و واله و حیران مانده‌اند، زیرا که تدبیر کار و تهیه معاش مملکت را ندانستیم و از صورت خرج و دخل عامه مملکت غافل بودیم و در تهیه و تدارک تمدن و معاش اهالی مملکت نشدیم.

وقتی در مجلس یکی از معارف دولت بودم اطاقی مزین کرده بود و میزها و کت‌ها و نیمکت‌ها ترتیب داده بود و بهترین جامه‌های خودش را پوشیده بود، سرا پا ترمه بود و خز بود و سنجاب بود. پیش خدمت‌ها موضع خوش لباس با ساعت و کمر چپ و راست ایستاده. گفت وزیر مختار روس اینجا می‌آید یک آدمی سر کوچکه بایستند هر وقت او آمد خبر بدهد. بعد از ساعتی وزیر مختار با یکی از نایبان سفارت وارد شدند و او بشاشت کرد، استقبال کرد و دست به یکدیگر دادند و تعارفات به عمل آوردند. لباس آن شخص



بشاشت

دست‌اندازی‌ها و بی‌احترامی‌ها در عراق عرب چرا باید به ظهور برسد! اینها نیست مگر این که ماها را ضعیف شناخته‌اند و ما را بی‌اسباب و بی‌استعداد به جا آورده‌اند و از هر طرف به زبان‌های مختلف و پولتیک‌های بی‌معنی بر ما تاخته‌اند و منظور و مقصود خودشان را حاصل می‌کنند. این ولایات و این حدود ملک و خالصه هشت هزار ساله دولت ایران بوده است، پریروز صفویه این ولایات را داشته‌اند، دیروز در زیر حکم نادرشاه و دیگران بوده است.

معروف است که شخص ایرانی به هندویی گفته بود، فرنگی‌ها هند را چطور گرفتند؟ هندو گفت همانطور که ایران را گرفتند. ایرانی گفته بود ایران را کسی نگرفته است، ما خودمان سلطنت مستقله هستیم. گفت ما هم همینطورها می‌دانستیم، یک وقت دیدیم و فهمیدیم که اسیر و عبید فرنگی شده‌ایم.

و ما می‌شنویم در سایر ممالک تحریر نفوس کرده‌اند و طبقات مردم را به اسم و رسم معلوم و محدود داشته‌اند و میزان مأكول و مشروب آنها را به دست آورده‌اند و حدود ملبوس و مفروش و منکوح و مرکوب آنها را با آنها نموده‌اند. مملکت ایران، مملکت هشت هزار ساله است. همیشه دولت بوده است، مملکت بوده است، مردم داشته است، بناهای قدیم و آثار بزرگ گواهی می‌دهد که مراسم تربیت و ترقی نوع در مملکت ایران در چه مایه و پایه بوده [ه] است. حالا مردم چنین مملکت وحشی شده‌اند و وحشی‌ها و اهل جزایر و سودان مردم با عقل و تربیت! وقتی یکی از معارف که مرحوم شده است در مجلس مصلحت‌خانه از زیادتی قرض می‌ناید و از دولت و اختیارات دولت شکایت می‌کرد و



به هر حال اولیاء دولت قاهره هم علم به این معانی دارند و هم قدرت و مکنت اجرا و امضای قواعد عالیه و قوانین حسنه و با وصف علم و قدرت بسیار کارها باید صورت بیابند. پس چرا فارغ نشسته‌اند، چرا در خیال کاری نیستند! مردم ایران تا کی بیکار و بیعار راه بروند! این جنگلها و این معادن تا کی باید معطل و مهمل بمانند و این آنها زمین‌ها تا کی باید خراب و بایر باشند! این مخارج گزاف فوق الحاجه در طبقات مردم تا کی باید سایر و دایر باشد!

در افغانستان و سیستان دولت دیگر چرا باید مداخله کند در دشت گرگان و مملکت خوارزم و ماوراء النهر و ترکستان دیگری چه مداخله دارد. این

بزرگ را دیدم، با انگشتری و ساعت بخل هزار تومان به قیمت می‌آید. لباس وزیر مختار را دیدم، پنج تومان به قیمت نمی‌آید. جلیقه‌ای پوشیده بود، این بنده گمان کرد که ترمه هفت رنگ است. خیره نگاه کرد دید چادر شب روغنی یزدی است که توبی چهار هزار قیمت دارد و هر توبش ده جلیقه می‌شود و وزیر مختار بشارت می‌داد که ما خوارزم را گرفتیم و اسرای آنجا را آزاد کردیم و بعد از این رسم اسیری ترکمان متروک خواهد بود و او به جای آنکه بر بیحالی و بیچارگی خود بگرید، اظهار ابتهاج می‌کرد، مثل این که خدا او خوارزم را گرفته است و خود او اسرای مسلمانان را آزاد کرده است.

از عامه منتشر شده است که موجب بطالت و ضیاع وقت و بطلان همه چیز مردم شده است. پاره‌ای را نمی‌توان گفت از کارهایی که به اعتقاد آنها متعلق و مربوط به دین و ملت است و اسم آن را تعزیه داری گذاشته‌اند و اسلام از آن بیزار است و جناب سید الشهداء صلوات الله علیه از همه چیز گذشتند که آنها نباشد و حالا ماها همان مزخرفات و مهملات و قبایح را اسم تعزیه داری داده‌ایم و به آن افتخار و مباهات می‌کنیم و چشم داشت مزد و ثواب داریم. علم بازی‌ها، پیل بازی‌ها، دسته گردانی، نخل گردانی، سنگ زنی خود را، زخم زدن، زحمات و مخارج بی‌معنی تحمل کردن. جناب سید الشهداء سلام الله علیه و شریعت مطهره کی رضا می‌شود به تقاره و موزیکان، کی رضا می‌شود به خوانندگی و غنا، کی رضا می‌شود به سرنا و کرنا، کی رضا می‌شود که بر مرد لباس زن بپوشند یا بر زن لباس مرد بپوشند و کارهای خنکی که در این معامله می‌شود و نباید حرفی گفت. پاره‌ای دیگر از رسوم عامه است که به اندک احتسابی اصلاح می‌شود. مثل شیر گردانیدن، بوزینه و خرس گردانیدن، آتش افروز شدن، لوطی بودن، نقالی و مارگیری صناعت داشتن که مبلغ‌ها مردم و رعیت بازاری در سال باید ضرر و خسارت ببینند و جمعی هم الواط و دراویش بیکار و بی‌معنی باید بار خاطر دیگران باشند و میلی از مردم ناقص‌العقل و اطفال گوش به کلمات و حرف‌های آنها بدهند و شرارت و دزدی و کمنداندازی و عربده سازی و جنگجویی، خسوی آنها بشود و مثل اینهاست در تضييع وقت و ضایع ماندن عمر آداب سایره در میان عموم خلق در تجدید مراعات و مسامحات در قطع و فصل دعاوی که کمتر گفتگوی شرعی یا عرفی است که ده دفعه و بیست دفعه تجدید نشود و بیست سال و سی سال به تعویق نیفتد و خسارت‌ها و ضررهای مالی و وقتی عاید طرفین نشود. و از این قبیل در مملکت ایران بسیار است که از برای ترقی مملکت و ترقی اهالی مملکت سد سدی شده است و نمی‌شود و نمی‌گذارند که مردم

می‌گفت در سال به همه جهت از دیوان به من چهار هزار تومان می‌رسد و یک فقره خرج من جیره و مواجب بیست و هشت فراش است و سایر مخارج مرا برین قیاس کنید. کاری در دست ندارم، مداخلی ندارم، این مخارج هم هست. چگونه مقروض نباشم!

این بنده عرض کرد که شما چهار فراش داشته باشید و خرج گزارف نکنید، مقروض نباشید! گفت نور چشم راست می‌گویی، ولی هر کس شأنی دارد، حرمتی دارد. من اگر با چهار فراش راه بروم این چهار هزار تومان را هم به من نخواهند داد و کسی هم برای من حرمتی نمی‌گذارد و در هیچ مجلس مرا به بالا و صدر راه نمی‌دهند.

گفتم: آخر شما چه استحقاق و چه مزیت بر دیگران دارید که باید احترام مخصوص داشته باشید و در مجالس بالا بنشینید!

گفت: دیگران که احترامات مخصوص دارند و در مجالس بالا می‌نشینند چه استحقاق و چه مزیت دارند! این بنده مجاب شدم و دیدم حکمت خواجه نصیر با حکمت او برابری نمی‌کند. حالا همه خیالات مردم و امتیازات مردم با این شئون بی‌معنی و این اسباب خارجی شده است که دخلی به شخص او ندارد و بر جوهر انسانیت او چیزی نمی‌افزاید. بارها قدغن شده است که مردم نوکر زیاد با خود نگردانند. مخارج گزارف نکنند و چون سیاستی و مواخذه‌ای در ازای عدم امتثال نبوده است، گوش نکرده‌اند و از پیش نرفته است و گذشته از تربیت نوع و ترویج صناعات و تجارات و تحدید و تعیین حدود و حقوق که اصول تربیت نوع انسان است و معطل مانده است دو وظیفه خاصه است در این مملکت پاره‌های عادات قبیحه

مملکت پیش بیفتند و چیزی بشوند.

و اگر اولیا دولت قاهره بگویند که اینها که شما می‌نویسید ما همه را دانسته‌ایم و گفته‌ایم و در دنبال کارها رفته‌ایم و خرج‌ها کرده‌ایم و حرف‌ها زده‌ایم ولی خرج‌ها همه باطل شده است و حرف‌ها همه بی‌حاصل شده است. دوست هزار تومان برای کارخانه ریسمن [ریسی] متضرر شدیم، برای کارخانه کاغذسازی^{۱۰} و شمع‌ریزی^{۱۱} چه مبلغ متضرر شدیم. در آوردن آب کرج چه قدر خرج کردیم، در آبادی دیر کاج^{۱۲} چه قدر خسارت دیدیم و هیچ فایده ندیدیم و بر این قیاس کارهای دیگر و حرف‌های دیگر به شما که اینها را می‌گویید و می‌نویسید و تجدید مطلع کرده‌اید و در هر روز و هر هفته و هر کتابچه گوش زد ما می‌کنید، راه و طریق این اعمال و پیشرفت آن را به ما بنمائید که به چه نحو و به کدام وسیله می‌توان اقدام به اجرای این مهم نمود و از آن فایده و منفعتی برداشت، بگویید تا بکنیم.

عرض می‌کنم اولیای دولت قاهره بر خود قرار بدهند و ذمه خودشان را مشغول بدانند که به جای خدمت و صداقت، احسان کنند و به جای خلاف و خیانت، سیاست نمایند و اهمال حقوق و تعطیل حدود را مطلقاً جایز ندانند. خدمت هر کس و خیانت هر کس را به شخص او نسبت بدهند. خدمت بزرگ را از کوچک، کوچک ندانند و خدمت کوچک را از بزرگ بزرگ نشمارند. نوکر را بیکار نگذارند و وقت کار و خدمت او را به او بنمایند و مواجب و مرسوم او را به وقت به او برسانند. هستند در طبقات نوکر و بسیارند که تمام سال و تمام عمرشان در تحصیل مرسوم و مواجب می‌گذرد و می‌توان گفت که برای اینکار وقتی باقی ندارند. باری با عدل و سیاست

ایشان راه بروند و با التزام عدل و اجراء سیاست و اختیار ایشان همه کارها درست می شود و از پیش می رود.

کولومیس^{۱۲} یک آدم بیش نبود به جد و جهد و راستی و درستی ینگه دنیا [را] پیدا کرد و چطور به زبان می توان آورد که دولت هشت هزار ساله نتواند و چرا باید نتواند که ولایت و مملکت خودش را آباد کند! معادن خودش را دایر و سایر بنماید، چهار نهر بیفایده که در مملکت خودش دارد با فایده کند. دولت های دیگر زمین ها را دریا می کنند و دریاها را زمین می کنند، بر روی دریا پل می بندند و از زیر رودخانه پل می گذرانند. این نیست مگر اینکه آنها بیدارند و در پی کارند و از ماها غفلت شده است، اهمال در حقوق و حدود شده است، کارها را ناقص گذاشته ایم و دنباله کارها را نگرفته ایم و در محو آثار یکدیگر سعی کرده ایم و کارها را از اهل کار و مردم امین و اشخاص با وقوف نخواسته ایم.

در رجال دولت و اصناف خلق هستند مردمی که صاحب مکتب و ثروت شده اند، چه عیب دارد که دولت ده نفر یا بیست نفر را با شرط اطمینان و سند معتبر و اطلاع اعیان و اشراف دولت و ملت مجبور کند به اقدام به یک امر خطیری مثل آوردن نهر گرن^{۱۳} اصفهان با آب شاهرود قزوین و خود نیز با آنها شراکت کند به مراقبت و بر کاری امین و مشرفی از دولت و امین و مشرفی از آنها. بعد از اینکه آن کار از پیش رفت و صورت گرفت، فوایدی و منافع می بر آن عمل مترتب می شود، بالسویّه و به موجب شرکت شرکاء تقسیم و تسهیم نمایند.

سید تبریزی که ادعای شمع سازی دارد شش ماه است در این شهر به در خانه این و آن می رود و عجز و التماس می کند و می گوید این کارخانه شماعی را که بیکار و

مهمل افتاده است و این چند دیگ که در پیش جهانگیر خان^{۱۵} بیکار و محمل است، سه ماه به دست من بدهند، دیگر هیچ نمی خواهم. یک شاهی، یک دینار نمی خواهم. اگر شمع بهتر از شمع دیگران ریختم از بابت کرایه کارخانه مبلغی به دیوان پیشکش می کنم و مبلغی از بابت کرایه دیگ به جهانگیرخان می دهم و اگر نریختم شرمساری است و خجلی است که برده ام به کارخانه چیزی است که من بتوانم بسرم و نه آن دیگ ها. نهایت برای این ملاحظه یک چاتمه سرباز در کارخانه بدهند که من دیگ و کارخانه را نبرم. این حرف هیچ ضرر ندارد و راه ضررش بسته است و کسی گوش نمی دهد و اعتنا نمی کند.

اعلیحضرت اقدس همایون به لفظ مبارک می فرمودند راه اطمینان مردم را به دست بیاورید تا با آنها اطمینان بدهیم و خودشان به خاطر جمعی اقدام در کارها نکنند. راه اطمینان خلق این است که مردم ببینند که دولت طمعی در مال آنها ندارد. مال آنها ناموس و حرمت آنها و خون و جان آنها در حمایت دولت است و ببینند که دولت خودش شخصاً در کار تحصیل منافع و در کار تجارت و زراعت است و خود دولت از سرمایه خودش و کدعین خودش و تجارت خودش معاش و گذران می کند یا انعام و احسان می نماید و ببینند که داد و ستد دولت از روی نصفت و عدل است، همان طور که می گیرد همان طور می دهد. در گرفتن به قاعده و آرامی آنچه باید بگیرد، می گیرد و به قاعده و درستی در آنجا که باید بدهد می دهد و در کار مال و جان و ناموس هر کس فوراً فرداً مراقبت دارد. بزرگ و کوچک در حقوق نوکری پیش او یکسان است، بزرگ نمی تواند به هوای نفس کوچک را بمالد و کوچک نمی تواند به هوای نفس بر بزرگ چیره شود و کسی نمی تواند به استظهار جاه و منصب دیوان یا انتساب به این و آن کلاه دیگران را بردارد و مال مردم را ببرد و بر این قیاس رسوم و آداب که متعارف این مملکت است و به همین طورها زندگانی و معاش می شود و

چون عموم خلق، در مرور دهور، در دولت و رجال دولت این حالات را ببینند و این سیره عادلانه را مشاهده کنند، البته اطمینان خاطر برای آنها حاصل می شود و دنبال کارها خواهند رفت و به کارهای با معنی اقدام خواهند نمود.

دولت در همه جا خالصجات دارد و همه روز به روز خرابتر است و نقصان فاحش در عمل آنها حاصل می شود. چه ضرر دارد که خالصجات را در عوض مرسوم و مواجب [به] نوکرهای معروف معتبر خود بدهد و آنها را به موجب دست خط همایون و اطلاع محضر اعیان دولت و ملت اطمینان بدهد که اگر در آنها آبادی کنند و توفیری در عمل حاصل کند، خاص خود آنها باشد [و] دولت از آنها چشمداشتی نداشته باشد و بدیهی است هر چه رعیت معمور و آباد باشد هر قدر نوکر ملی و صاحب چیز بشود، دولت معمور و آباد شده است، دولت ملی و صاحب چیز شده است. آبادی خالصجات دارالخلافه و تعمیر قنوات^{۱۶} و بیوتات و قلعجات و بذر و تقوای و مساعده رعایا، البته پنجاه هزار تومان متجاوز خرج دارد، کیست که تحمل این مخارج گزاف را بکند! هر سال دیده شده است از ده هزار خروار الی سی هزار خروار و از ده هزار تومان الی سی هزار تومان برسیم تخفیف و کسر عمل و قلمداد مخارج از کیسه دولت بیرون رفته است و آنها هم خرابتر شده است و کس عملش بیشتر بوده. و اگر این خالصجات در دست جمعی باشد و حاصل آن را از خود بدانند و بر رسم اربابی و مالکیت در آنها عمل کنند و در آبادی آنها و تعمیر قنوات و احداث باغات سعی کنند و در انتظار حواله و کش مکش و فضیحت عملاً اصطبل، عملاً کالسکه خانه، عملاً قاطرخانه و شترخانه و



تمولی مملکتی در خرابش خواهد بود و مردم آباد و معمور خواهند شد.

شروخی که در کتابچه نمرهٔ دوم و کتابچه نمرهٔ چهارم و این کتابچه که نمرهٔ پنجم است نوشته شده است، هر چند در معرض استهزا و تحقیر بزرگان قوم است و از حد امثال ما بندگان خارج است، ولی تقدیم مراسم دولت‌خواهی و ملت پرستی را به کشف استار و اعلان اسرار دانسته‌ایم و این کلمات و بیانات و تعریضات در زبان عموم مردم ایران سایر و دایر است و در مجالس‌ها و اجتماع‌ها گفتگوها دارند و اظهار غیرت و افسوس می‌کنند و بر ما بندگان دعاگو [و] دولت‌خواه لازم می‌نماید

سایر تحصیلداران دیوانی که ملاقات یکی از اینها و مزاحمات آنها و بی‌احترامی آنها، با ده هزار تومان منفعت برابری نمی‌کند، نباشند.

در دو سال قبل که دهات خالصه را متفرقه اجاره دادند، بیشتر از مستأجرین به جهت این مزاحمات و به جهت این ناملایمات، واگذاشتند و صرف نظر کردند. این پنجاه هزار تومان مخارج به سهولت خرج می‌شود و دو سال نمی‌گذرد این خالصجات که نقد اقلاً دو کروور به قیمت می‌آید، چهار کروور قیمت به هم خواهد رسانید و معلوم است هر چه بر آبادی آنها افزوده شد، بر منافعش افزوده می‌شود و

که معروض بداریم و اطلاع بدهیم و آنچه از مصالح دولت و فوائد مملکت است بنماییم، تا رأی جهان آرای همایون چه صواب و صلاح دانند. «صلاح مملکت خویش خسروان دانند»^{۱۷} از قدیم گفته‌اند.

حواشی

۱. جونز، سرهار فرد (Jones, Sir Harford)، (۱۷۶۴ - ۱۸۲۷) مأموریت سیاسی را در کمپانی هند شرقی آغاز نمود و چند سالی در هند اقامت نموده و زبان فارسی را نیک فراگرفت. بسیار جوان بود که به عنوان نمایندهٔ تجاری و سیاسی انگلستان استعماری در بصره تعیین گردید و از همان زمان آمد و شد و

روابط تجاری با ایران برقرار نمود. در سالهای ۱۸۰۰ - ۱۸۰۱ گزارش‌هایی در باب مسئله ایران و افغانستان تهیه نمود و هنگامی که ناپلئون به فکر روابط با ایران افتاد، برای جلوگیری از این روابط جوتز به عنوان اولین وزیر مختار انگلیس به دربار فتحعلی شاه فرستاده شد (۱۸۰۷ - ۱۸۱۱) و رقیب فرانسوی را کنار زد و موفق گشت در سال ۱۸۰۷ اولین عهدنامه نظامی و سیاسی مشهور به «مجلسل» را میان دولت متبوع خویش و ایران که درگیر جنگ روس بود و جوتز هم آتش بیار معرکه جنگ، منمقد نماید.

جوتز قبل از اینکه به سفارت ایران تعیین شود، یکی دیوار در هنگامه جنگ‌های لطفعلی خان زند و آقا محمدخان به دعوت میرزا حسین وفا به ایران آمد تا پیشنهاد لطفعلی خان را در باب فروش دریای نور و تاجماه و همچنین کتابخانه گرانهای میرزا حسین بررسی نماید. از این رو با لطفعلی خان زند مدتی دمخور شد و شاهد جنگ و گریزها و بیم و امیدهای وی بود و آن وقایع را تحریر کرده است (آخرین روزهای لطفعلی خان زند، ترجمه هما ناطق چان‌گرفی) جوتز علاوه بر کتاب مذکور آثار دیگری هم دارد که عبارتند از گزارش‌های از عملیات هیئت نمایندگی انگلیس در دربار ایران، رساله در باب منافع و موقعیت انگلیس در ایران، لیکن مهمترین نوشته او مقدمه‌ای است که به ترجمه انگلیسی خود از مآثر سلطانیه عبدالرزاق دنیلی نوشته است.

۲. میرزا شفیع مازندرانی، معروف به میرزا شفیع صدر اعظم (م ۱۲۳۴) از وزرا و مستوفیان و رجال مشهور اوایل دولت قاجاریه. وی قبل از حاجی ابراهیم شیرازی یک چند وزارت آقا محمدخان را برعهده داشت. بعد از قتل آقا محمدخان در طهران بود و با محمدخان قاجار، حاکم طهران، چنان تدبیر نمود که هیچ کس را از شاهزادگان قاجار به طهران راه ندهند تا فتحعلی شاه به طهران بیاید. بدین جهت، فتحعلی شاه، پس از جلوس به تخت سلطنت، به او التفات و عنایت بسیار کرد و پس از عزل و قتل حاجی ابراهیم، او را به صدارت عظمی برگزید (۱۲۱۶). میرزا شفیع صدارت فتحعلی شاه را بر عهده داشت تا آنکه در قزوین به سن متجاوزانه از ۷۰ سال وفات یافت و فتحعلی شاه حاجی محمد حسین صدر اصفهانی را به جای او به صدارت برگزید. (نقل از دایرة المعارف مصاحب)

۳. کارخانه ریسمان ریسی در سال ۱۲۷۵ ق در قرب قصر قاجار نزدیک به طهران تأسیس گردید. چرخ بخار و اسباب لازمه آن به مبلغ ۹۵ هزار تومان

توسط محمودخان ناصرالملک از مسکو خرید شده و بعد از چندی کار کردن معطل ماند و بعد عمارت آن در ابتدا مخزن تدارکات حربه شد و بعد ضرابخانه دولتی و اسباب بخار و اشیای آن به مبلغ ۱۰ هزار تومان توسط میرزا علی نقی خان حکیم الممالک به فروش رفت.

بار دیگر کارخانه ریسمان ریسی که در سال ۱۳۱۲ توسط مرتضی قلی خان صنایع الدوله با ماشین‌های بسیار گران ایجاد و در ابتدا محصول آن اعلی بود. ولی با مال التجاره خارجه از حیث قیمت نتوانست رقابت نماید و بسته شد. پولاک یکی از معلمان اطریشی دارالفنون در سفرنامه خواندنی خود در مورد صنایع ایران گوید: «از جانب دولت کوچکترین اقدامی برای ترویج و ترفیع کار و پیشه انجام نمی‌گیرد و حتی بر خلاف آن یک نظام نامعقول گمرکی وادرات کالای خارجی را به ضرر مصنوعات داخلی مملکت تشویق می‌کند... از دو قرن در کار صنایع ایران پیشرفتی رخ نداده است که هیچ، بلکه می‌توان گفت زوال و انحطاط نیز در ارکان آن بروز کرده است. در برابر رقابت اروپاییان که هر لحظه شدیدتر می‌شود ساختن بسیاری از اقلام و اشیای دیگر صرف نمی‌کند.» (ص ۳۷۸)

در این اوضاع و احوال یکی از سفرای انگلیس «که بعدها... پدر امپریالیسم» نام گرفت، کوشید ایران را به سوی لیبرالیسم اقتصادی بکشاند، ... اما دولت ایران ... تن نمی‌داد. شاه بهانه می‌تراشید ... وی را متهم می‌کردند که «با هرگونه اصلاحات دشمنی می‌ورزد» و دشمن آزادی و پیشرفت است. سرانجام بیگانگان با بوق و کرنای تبلیغات و دیگر حربه‌های شانناز غالب آمدند... ناصرالدین شاه مجبور گردید فرمانی بدهد در جهت آزادی مدنی» (بازرگانان: ۱۸).

۴. «کارخانه کاغذ سازی چسبیده به حصار تهران، یعنی جایی که آب به اندازه کافی یافت نمی‌شود برپا گردید، چند نفر کارگر نیز برای کارخانه از روسیه خواستند، کوشش‌های ناموفق برای ساختن کاغذ از کهنه پاره چندین سال متمادی طول کشید تا اینکه سرانجام از پنبه خالص چند برگ کاغذ خاکستری ناهموار تهیه و ارائه شد ... و سرانجام «کارخانه به تمام و کمال متوقف شد.» (سفرنامه... ۳۹۱ - ۳۹۰) مدیریت این کارخانه با علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه بود و ریاست کارخانه با میرزا حسن پسر قآنی از فارغ التحصیلان دارالفنون. کاغذ سازی را مسلمانان از چینیان آموختند و از همان قرون اوایل در نواحی شرقی یعنی خراسان

بزرگ دایر نمودند و از آنجا کارخانه‌های کاغذ سازی در سراسر ایران دایر گردید و کاغذ دولت آبادی و اصفهانی تا دوره صفویه نیاز داخلی را برآورده می‌کرد و با ورود بی حساب و کتاب کاغذ فرنگی کارخانه‌ها یکی پس از دیگری تعطیل گردید.

۵. ایرانیان «فکر می‌کردند که با وجود مرغوبیت پیه می‌توانند شمع گچی را به باهی نازل تولید کنند... پس از خروج کردن بیش از هشت هزار تومان سرانجام توفیق یافتند که چند کیلو شمع با مهر ایران و علامت سلطنتی بسازند... به هر حال ... مدیر کارخانه به دریافت خلعتی از شاه میاهمی شد. دیگر، تمام داستان کارخانه شمع‌سازی به همین جا خاتمه یافت.» (سفرنامه: ۳۹۰) این کارخانه هم از «ضمائم دارالفنون بود. فوکتی، معلم فیزیک و شیمی و «امور فنی آن را اداره می‌کرد. در ذی الحجه ۱۲۷۸ موقعی که می‌خواست از ایران برود، چون بعضی از کارهای کارخانه ناقص مانده بود دو ماه دیگر در طهران ماند که فن شمع ریزی را به شاگردانش بیاموزد... بعد از فوکتی اداره کارخانه به باقرخان نواده دختری رضا قلی خان هدایت داده شد.» (مقدمه‌ای در باب آشنایی ایران با مظاهر تمدن غربی)

۶. احتمالاً رباطی که بدین نام بین قم و تهران است منظور باشد.

۷. کریستف کلمب (۱۵۰۸ - ۱۴۵۱) ملاح ایتالیایی.

۸. رود کرون منشعب از زاینده رود اصفهان که از شوشتر می‌گذرد و به دریای عمان می‌ریزد. سد شادروان و قیصر روم بر آن بسته شده است.

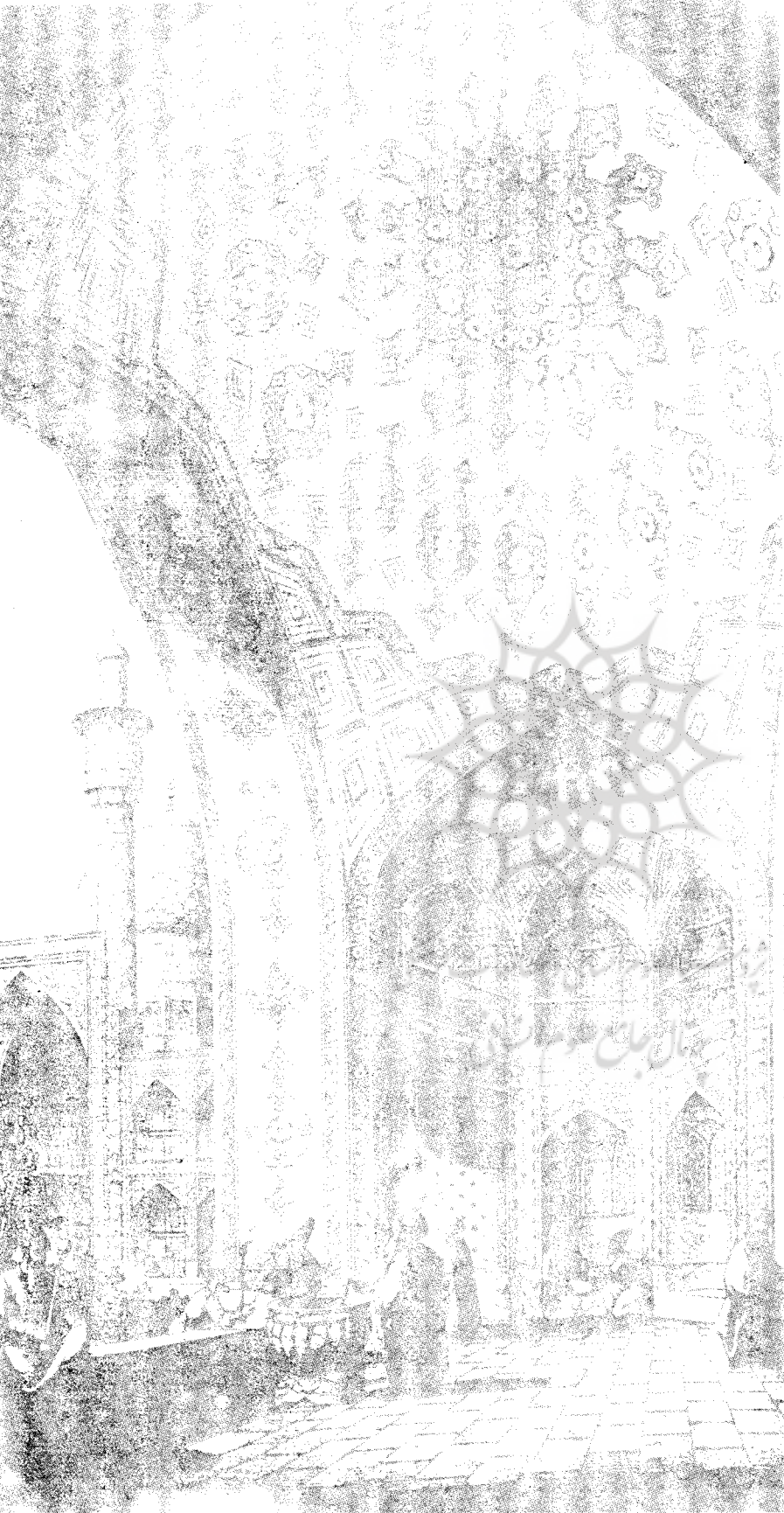
۹. ظاهراً جهانگیرخان پسر سلیمان خان گرجی مسیحی رئیس قورخانه، که در ۱۰ رمضان سنه ۱۲۹۹ منصب وزارت صنایع به وی محول گردید و در سال ۱۳۰۷ وزیر قورخانه و محرم ۱۳۰۹ که قریب شصت سال عمر داشت فوت کرد، منظور است (روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه)

۱۰. در اصل قنات.

۱۱. گدای گوشه نشینی نو حافظ خموش صلاح مملکت خویش خسروان دانند

منابع و مأخذ

۱. آخرین روزهای لطفعلی خان زند، سرهار فرد جوتز، ترجمه هما ناطق و جان گرنی، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶.
۲. بازرگانان، هما ناطق. چاپ دوم، تهران، توس، ۱۳۷۳.



۳. تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران (ج ۱ و ۲)، حسین محبوبی اردکانی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰ و ۱۳۷۶.
۴. دائرة المعارف مصاحب.
۵. دستور الاعقاب، میرزا مهدی نواب طهرانی، تصحیح سید علی آل داود. تهران. نشر تاریخ ایران. ۱۳۷۶.
۶. روزگار یک اهل قلم در دوره فاجار، بدایع نگار، تصحیح دکتر اصغر مهدوی و هما ناطق.
۷. راهنمای کتاب، س ۱۸، ش ۱۰-۱۲، ۱۳۵۴.
۸. روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، تصحیح ایرج افشار. چاپ چهارم. تهران. امیرکبیر. ۱۳۷۷.
۹. سفرنامه بولاک، ترجمه کیکاووس جهاننداری. چاپ دوم. تهران. خوارزمی. ۱۳۶۸.
۱۰. فیض الدموع، محمد ابراهیم بدایع نگار، تصحیح اکبر ایرانی قمی. تهران. میراث مکتوب. ۱۳۷۴.
۱۱. مصیبت و با بلای حکومت، هما ناطق. تهران. نشر گستره. ۱۳۵۸.
۱۲. میراث گوینو، سید محمد علی جمال زاده. یغما. س ۱۳. ش ۱۰. دی ۱۳۳۹.
۱۳. هفتاد مقاله (ج ۱) گردآوری دکتر یحیی مهدوی و ایرج افشار. تهران. اساطیر. ۱۳۶۹.

